یادداشت روز

آمریکا و بازی با سفره مردم ایران

۱- در روایت تحریف‌شده از سوی رسانه‌های غربی، اغتشاشات شبه‌کودتا در ایران، اعتراضات و ناآرامی‌های اجتماعی و اغلب به‌عنوان پدیده‌ای خودجوش، صرفاً داخلی و ناشی از مطالبات اجتماعی معرفی می‌شود(!)

در این چارچوب، آمریکا و متحدانش خود را حامی مردم ایران و مدافع حقوق آنان جا می‌زنند. اما همزمان، اظهارات صریح برخی از برجسته‌ترین چهره‌های فکری و اجرائی ایالات متحده، تصویری کاملاً متفاوت را آشکار می‌کند؛ تصویری که نشان می‌دهد تحریم‌ها و فشارهای اقتصادی، نه یک عامل حاشیه‌ای، بلکه ستون فقرات شکل‌گیری نارضایتی‌ها و بسترسازی برای تبدیل اعتراضات به اغتشاش بوده است.

۲- «جان مرشایمر» استاد مشهور روابط بین‌الملل در آمریکا، اخیراً در اظهارنظری کم‌سابقه پرده از این واقعیت برداشت و گفت: «ما اساساً مسئول هدایت اعتراضات ایران هستیم. مردم ایران به وضعیت اقتصاد اعتراض دارند که بخش عمده‌ای از آن‌ها به دلیل تحریم‌های آمریکا در تنگنا قرار دارند. اگر تحریم‌های آمریکا وجود نداشت، امروز هیچ اعتراضی در ایران وجود نداشت.»

اهمیت این سخن، نه فقط در محتوای آن، بلکه در گوینده‌اش نهفته است. مرشایمر یک تحلیلگر شناخته‌شده در نظام فکری آمریکا است، نه یک مقام ایرانی یا منتقد بیرونی. اعتراف او، اساس روایت دروغ مبنی بر «بی‌تقصیری واشنگتن» را به چالش می‌کشد و نشان می‌دهد ناآرامی‌ها در ایران، بدون در نظر گرفتن نقش تحریم‌ها، قابل تحلیل نیست.

۳- نخستین گام در راهبرد آمریکا، اعمال تحریم‌های گسترده با هدف تخریب بنیان‌های اقتصادی کشور هدف است. برخلاف ادعای مقامات آمریکایی و اروپایی، این تحریم‌ها در عمل نه دولت، بلکه مردم را مستقیم هدف می‌گیرد. کاهش ارزش پول ملی، تورم، محدود شدن دسترسی به منابع مالی و افزایش فشار معیشتی، پیامدهای مستقیمی است که زندگی روزمره مردم را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

در چنین شرایطی، نارضایتی اجتماعی یک واکنش طبیعی است. اما نکته کلیدی اینجاست که این نارضایتی، نتیجه «سوءمدیریت صرف داخلی» نیست، بلکه محصول فشار خارجی برنامه‌ریزی‌شده است؛ فشاری که با هدف فرسایش سرمایه اجتماعی و افزایش شکاف میان مردم و حاکمیت اعمال می‌شود.

۴- پس از شکل‌گیری نارضایتی اقتصادی، مرحله دوم آغاز می‌شود؛ مرحله‌ای که در آن اعتراضات بالقوه، به‌صورت هدفمند فعال و هدایت می‌شوند. در این فاز، نقش سازمان‌های اطلاعاتی، رسانه‌های فراملی، شبکه‌های اجتماعی وابسته به دشمن و سازمان‌های به‌ظاهر غیردولتی پررنگ می‌شود.

آموزش عناصر میدانی، تأمین منابع مالی، ایجاد کانال‌های ارتباطی امن، جهت‌دهی به افکار عمومی و برجسته‌سازی روایت‌های خاص، ابزارهایی هستند که اعتراضات را از یک مطالبه اقتصادی محدود، به سرعت به حرکتی گسترده و خشونت‌آمیز و با ماهیت تروریستی و شبه‌کودتا تبدیل می‌کنند. نکته قابل توجه اینجاست که در این مرحله، مرز میان «اعتراض» و «اغتشاش سازمان‌یافته» عمداً از سوی دشمن و بازوهای رسانه‌ای آن، کمرنگ می‌شود.

۵- و اما گام سوم، راه‌اندازی یک کارزار گسترده اطلاعات نادرست و عملیات روانی است. هدف این مرحله، قانع‌سازی افکار عمومی است؛ اینکه آنچه در ایران رخ می‌دهد، کاملاً خودجوش، مردمی و عاری از هرگونه دخالت خارجی است. در چنین فضائی، هر نوع واکنش حاکمیت ایران، بدون توجه به ماهیت خشونت‌آمیز آشوبگران و هسته‌های تروریستی، به‌عنوان «سرکوب» معرفی می‌شود. کشته‌سازی دقیقا در همین پازل قابل تعریف است.

این روایت‌های جعلی، زمینه را برای اعمال فشارهای سیاسی، حقوق بشری و حتی تهدیدات امنیتی فراهم می‌کند. به بیان دیگر، جنگ اصلی نه فقط در خیابان‌ها، بلکه در عرصه ادراک و افکار عمومی جریان دارد که از آن تحت عنوان «جنگ شناختی» نام برده می‌شود.

در صورتی که این مراحل به نتیجه مطلوب نرسد، گزینه‌های پرهزینه‌تری روی میز قرار می‌گیرد؛ از خرابکاری و ترور گرفته تا حمله به زیرساخت‌های حیاتی. به همین دلیل است که برخی تحلیلگران غربی، از جمله «سنک اویگور» تصریح می‌کنند آمریکا و اسرائیل به‌دنبال دموکراسی در ایران نیستند. هدف اصلی، روی کار آوردن ساختاری سیاسی است که وابسته، قابل کنترل و همسو با منافع غرب باشد.

۶- در این میان، اظهارات «جفری ساکس» تحلیلگر برجسته آمریکایی نیز تصویر روشنی از ماهیت این سیاست ارائه می‌دهد. او می‌گوید: «آمریکا اقتصاد ایران را تحت فشار قرار داد و مردم را به خیابان‌ها کشاند. این یک بازی بی‌رحمانه است.»

۷- این جمله، به‌وضوح نشان می‌دهد فشار اقتصادی نه یک پیامد ناخواسته، بلکه یک ابزار آگاهانه برای ایجاد ناآرامی اجتماعی است. این مسئله زمانی ملموس‌تر می‌شود که اظهارات مقامات اجرائی آمریکا را مرور کنیم.

در هفته‌های گذشته و همزمان با اغتشاشات در ایران، «اسکات بسنت» وزیر خزانه‌داری آمریکا گفت: «ما در ایران کمبود دلار ایجاد کردیم و این روند به نتیجه رسید. ارزش پول ایران کاهش یافت، تورم انفجاری شد و در نتیجه شاهد حضور مردم در خیابان‌ها بوده‌ایم.»

این سخنان، سند دیگری است مبنی بر آنکه کاهش ارزش پول ملی و فشار معیشتی، بخشی از یک راهبرد هدفمند برای کشاندن مردم به خیابان بوده است.

۸- رهبر معظم انقلاب در ۲۷ دی ماه ۱۴۰۴، با اشاره به اغتشاشات اخیر، تصریح کردند: «این یک فتنه آمریکایی بود. واضح بود؛ آمریکایی‌ها برنامه‌ریزی کردند، فعّالیّت کردند.»

جمع‌بندی شواهد و مستندات یک بار دیگر ثابت می‌کند که آمریکا نه‌تنها منجی مردم ایران نیست، بلکه یکی از عوامل اصلی شکل‌گیری فشار اقتصادی، نارضایتی اجتماعی و بی‌ثباتی است. تحریم‌هایی که مستقیما معیشت مردم را هدف قرار داده، اعترافاتی که از «ایجاد کمبود دلار» و «کشاندن مردم به خیابان» سخن می‌گوید و سابقه طولانی مداخلات مشابه در دیگر کشورها، همگی یک پیام روشن دارند و آن اینکه، هدف، حمایت از مردم ایران نیست؛ بلکه، تضعیف و مهار و در نهایت، بلعیدن ایران است.

۹- در چنین شرایطی، تفکیک میان اعتراض اقتصادی و اغتشاش سازمان‌یافته و شبیه به کودتا، تنها با درک نقش عوامل خارجی میسر است.

بر همین اساس، نکته‌ای که باید به آن توجه کرد، این است که تحریم‌ها صرفاً یک ابزار اقتصادی نیستند، بلکه کارکردی عمیقاً سیاسی و امنیتی دارند. تجربه ایران نشان می‌دهد که فشار اقتصادی، زمانی که به‌طور هدفمند و هوشمند اعمال می‌شود، می‌تواند به بستری برای مهندسی نارضایتی اجتماعی تبدیل شود. در چنین شرایطی، اقتصاد از یک حوزه فنی خارج شده و به میدان اصلی نبرد تبدیل می‌شود؛ نبردی که هدف آن بی‌ثبات‌سازی است.

آنچه این راهبرد را خطرناک‌تر می‌کند، همزمانی فشار اقتصادی با عملیات روانی و رسانه‌ای است. وقتی معیشت مردم تحت فشار قرار می‌گیرد، جامعه در وضعیت شکننده‌تری قرار دارد و آمادگی بیشتری برای تأثیرپذیری از روایت‌های احساسی و تحریک‌آمیز پیدا می‌کند. در این نقطه، رسانه‌های معاند و شبکه‌های اجتماعی وابسته به غرب، نقش «شتاب‌دهنده بحران» را ایفا می‌کنند و با برجسته‌سازی گزینشی اخبار و پمپاژ اخبار جعلی، تصویر یک بن‌بست کامل را نمایش می‌دهند.

در چنین فضائی، اعتراض اقتصادی که می‌تواند در قالب مطالبه‌گری مدیریت شود، به سرعت به سمت خشونت سوق داده می‌شود. این تغییر مسیر، نه تصادفی است و نه خودبه‌خود رخ می‌دهد، بلکه نتیجه مداخله فعال بازیگران خارجی و پیوند خوردن مطالبات معیشتی با پروژه‌های سیاسی براندازانه است. تجربه کشورهای مختلف نشان می‌دهد که هر جا فشار اقتصادی خارجی با شبکه‌سازی رسانه‌ای و امنیتی همراه شده، نتیجه نهائی چیزی جز بی‌ثباتی مزمن نبوده است.

از سوی دیگر، ادعای حمایت آمریکا از مردم ایران، در تعارض آشکار با واقعیت‌های میدانی قرار دارد. چگونه می‌توان همزمان مدعی دفاع از حقوق مردم بود و سیاست‌هایی را اجرا کرد که مستقیماً به کاهش قدرت خرید، افزایش تورم و ناامن‌سازی زندگی روزمره منجر می‌شود؟ این تناقض، زمانی آشکارتر می‌شود که مقامات آمریکایی، بدون پرده‌پوشی، از موفقیت خود در ایجاد بحران اقتصادی سخن می‌گویند.

۱۰- در این چارچوب، مفهوم «جنگ ترکیبی» به‌خوبی قابل درک است. جنگی که در آن، تحریم، رسانه، شبکه اجتماعی، عملیات روانی و اقدامات میدانی، اجزای یک پازل واحد هستند. هدف نهائی این جنگ، نه بهبود اوضاع مردم، بلکه تحمیل اراده سیاسی خارجی است. دقیقا به همین دلیل، آرایش دشمن در این میدان، بیش از هر زمان دیگری آشکار و تهاجمی شده است.

همین واقعیت، یک نتیجه مهم و غیرقابل انکار دارد و آن اینکه، وقتی طرف مقابل با منطق جنگ و با ابزار اقتصادی وارد میدان می‌شود، پاسخ در داخل باید کاملا متقابل و متناسب باشد. این آرایش دشمن، به‌روشنی ایجاب می‌کند که در این‌سو نیز دولت، آرایش جنگی در حوزه اقتصاد به خود بگیرد؛ آرایشی که باید مبتنی بر چابک بودن، تصمیم‌های دقیق، سریع و کارشناسی، اولویت‌بندی منابع، مقابله فعال با فساد و پرهیز از سیاست‌های خنثی و انفعالی باشد.

۱۱- در چنین شرایطی، اداره اقتصاد کشور بدون آرایش جنگی، نه‌تنها ناکارآمد، بلکه پرهزینه و خسارت‌بار است. جنگ اقتصادی که دولت، مجری آن است، فرماندهی واحد، انسجام سیاستی و شجاعت در تصمیم‌گیری می‌طلبد. بر همین اساس، هرگونه تعلل یا ارسال سیگنال ضعف، مستقیماً به تشدید فشار خارجی و افزایش آسیب‌پذیری اقتصادی منجر می‌شود.

هر اندازه دولت بتواند با آرایش فعال و تهاجمی در حوزه اقتصاد، فشار معیشتی را کاهش دهد، زمینه سوءاستفاده دشمن از مطالبات اقتصادی نیز محدودتر می‌شود. برعکس، رها کردن میدان اقتصاد، عملاً به واگذاری یکی از اصلی‌ترین جبهه‌های جنگ ترکیبی منجر خواهد شد.

در نهایت، تجربه نشان می‌دهد که تحریم نه صرفا ابزاری فنی میان کشورهای متخاصم، بلکه سلاحی خاموش برای اعمال فشار و بی‌ثبات‌سازی اجتماعی است. مسیری که از فشار اقتصادی آغاز می‌شود و به آشوب و ناامنی ختم می‌گردد. از این منظر، آمریکا نه بخشی از راه‌حل، بلکه بخش اصلی از مسئله است؛ مسئله‌ای که مواجهه با آن، همزمان به هوشیاری اجتماعی و آرایش جنگی هوشمندانه در حوزه‌های مختلف و به‌ویژه اقتصاد نیاز دارد.

مسعود اکبری

مرشایمر: تا جمهوری اسلامی هست جنگ فایده ندارد

استاد برجسته روابط بین‌الملل طی گفت‌وگویی در باب تحولات اخیر در ایران ضمن تأکید بر اینکه اغتشاشگران پیاده‌نظام آمریکا برای براندازی نظام سیاسی و تجزیه ایران بودند، توضیح می‌دهد که نتیجه اضمحلال این پیاده‌نظام آن است که آمریکا هرگز از طریق حمله نظامی به نتیجه مطلوب نخواهد رسید.

«جان مرشایمر»، نظریه‌پرداز برجسته روابط بین‌الملل و استاد دانشگاه شیکاگو به‌عنوان بنیان‌گذار رویکرد «رئالیسم تهاجمی»، از منتقدان جدی مداخله‌گرایی آمریکا و نظم لیبرال بین‌المللی پس از جنگ سرد به‌شمار می‌رود. او در گفت‌وگویی مفصل توضیح می‌دهد که اغتشاشات در ایران، چگونه و به چه دلیل توسط آمریکا و حمایت اسرائیل طراحی و اجرا شد. مرشایمر در نهایت تأکید می‌کند که «جنگ با ایران» هیچ پیروزی نخواهد داشت و ناامنی را عرصه جهانی تشدید خواهد کرد.

ترامپ فاقد توان و منطق لازم برای ایجاد نظم پایدار است

پروفسور مرشایمر در ابتدا مبنای نظری خود را برای تحلیل تحولات اخیر مطرح می‌کند. او سیاست خارجی ترامپ را «سیاستی دوگانه» توصیف کرده و می‌گوید در شرایط «گذار از نظم تک‌قطبی به چندقطبی»، ترامپ در مواجهه با قدرت‌های بزرگ (چین و روسیه) می‌کوشد تنش را تقلیل داده و نوعی «توافق موقت» ایجاد کند، چون یقین دارد توان رویارویی مستقیم و تحمیل اراده بر آین قدرت‌ها را ندارد. این محدودیت، به‌زعم مرشایمر، ترامپ را به سمت سیاستی کم‌هزینه سوق می‌دهد: «فشار حداکثری بر کشورهای متوسط و کوچک، حتی متحدان، از کانادا و اروپا تا ونزوئلا و ایران».

وی معتقد است: منطق این رفتار آن است که وقتی نمی‌توان چین و روسیه را مستقیماً «کتک زد»، می‌توان از طریق «ویپساو کردن» (فرسایش متناوب) قدرت‌های میانی و ضعیف، محیط پیرامونی رقابت را به نفع آمریکا تغییر داد، هزینه‌های ژئوپلیتیکی را به دیگران منتقل کرده و به‌طور غیرمستقیم منافع و حاشیه امنیتِ رقبا را تحت فشار گذاشت؛ یعنی به جای نبرد رو در رو با رأس هرم، با ضربه زدن به حلقه‌های پایین‌تر زنجیره و شرکای منطقه‌ای/اقتصادی، توازن را دستکاری کرد.

مرشایمر توضیح می‌دهد ترامپ به نهادهایی همچون سازمان ملل و حتی ناتو، به‌مثابه دارایی‌های قابل تخریب نگاه می‌کند، نه سرمایه‌های راهبردی قابل اصلاح. ترامپ با تخریب این نهادها، در واقع می‌کوشد زمین بازی را به‌هم بریزد تا قدرت‌های بزرگ دیگر (به‌ویژه اروپا و به‌طور غیرمستقیم چین و روسیه) در وضعیت نامطلوب‌تر، پرهزینه‌تر و کم‌ثبات‌تری قرار بگیرند. اما نکته کلیدی مرشایمر این است که این تخریب، هرچند ممکن است در کوتاه‌مدت اثرگذار باشد، فاقد افق سازنده است؛ لذا مرشایمر تأکید می‌کند ترامپ نه توان و نه منطق لازم برای ساختن یک نظم جایگزین پایدار را دارد، چون نظم‌های بین‌المللی محصول اجماع و توازن قدرت میان قدرت‌های بزرگ هستند، نه پروژه‌های شخصی مبتنی بر فشار، تهدید و هراس. به همین دلیل، هر سازوکاری که به اراده فردی ترامپ گره بخورد، با خروج او از قدرت فرومی‌ریزد و تنها چیزی که باقی می‌ماند، نظمی تضعیف‌شده اما نه جایگزین‌شده است.

مهندسی اغتشاشات با هدف تجزیه ایران

استاد برجسته روابط بین‌الملل در تشریح تحولات اخیر در ایران، تأکید می‌کند که اعتراضات اولیه و غیرخشونت‌آمیز در نتیجه فشارهای اقتصادی فزاینده شکل گرفت که حاصل تحریم‌های هدفمند و دستکاری‌های خرابکارانه در محیط اقتصادی ایران از سوی آمریکا بود. به عقیده او این اعتراضات ماهیتی اجتماعی–اقتصادی داشتند و نه نظامی یا مسلحانه و هرگز خواهان فروپاشی سیاسی کشور نبودند و لذا به‌خودی خود ظرفیت تبدیل شدن به یک بحران امنیتی تمام‌عیار را نداشتند. اما با ورود صریح و مستقیم آمریکا و اسرائیل، این اعتراضات به یک ابزار ژئوپلیتیکی فعال تبدیل شد.

مرشایمر توضیح می‌دهد که سی‌آی‌ای آمریکا، موساد اسرائیل، با کمک ام‌آی۶ انگلیس، در دل اعتراضات فعال شدند تا مسیر آن را از اعتراض مدنی به اغتشاش خشونت‌آمیز مهندسی‌شده تغییر دهند. هدف این مداخله، از نگاه مرشایمر، «خشونت‌آفرینی» بود تا هم مشروعیت نظام حکمرانی را فرسایش دهد و هم زمینه‌ای عینی برای مداخله بیرونی فراهم کند. او تصریح می‌کند که این اغتشاشات نتیجه مستقیم طراحی، هدایت و تشدید عامدانه از بیرون بودند؛ پروژه‌ای که قرار بود با سوار شدن بر نارضایتی اقتصادی، بحران را از داخل به نقطه‌ای برساند که بتوان از آن برای اهداف بعدی استفاده کرد.

وی همچنین در توضیح تهدیدات ترامپ مبنی بر بمباران ایران، تأکید می‌کند که این ادبیات و این تهدیدها هیچ نسبتی با رئالیسم ندارد و باید آن را در چارچوب یک پروژه هماهنگِ تغییر رژیم فهمید. از نگاه او، این تهدیدها بخشی از یک سناریوی ازپیش‌طراحی‌شده است که در آن آمریکا و اسرائیل تلاش کردند با استفاده ابزاری از ناآرامی‌های داخلی، شرایط لازم را برای مداخله نظامی فراهم کنند. به تعبیر مرشایمر، داستان «بمباران به خاطر سرکوب معترضان» یک پوشش روایی است؛ هدف واقعی، سرنگونی جمهوری اسلامی و سپس تجزیه ایران بود.

قدرت مؤثر جمهوری اسلامی دلیل اصلی عقب‌نشینی ترامپ

دکتر مرشایمر در ادامه توضیح می‌دهد که جمهوری اسلامی توانست کنترل اوضاع را به‌دست بگیرد و اغتشاشات را خنثی کند و بالتبع همین‌جا بود که تهدیدهای پرسر و صدای ترامپ درباره بمباران ایران در عمل پشتوانه عملیاتی خود را از دست داد.

او سپس پشت‌پرده عقب‌نشینی ترامپ از اقدام نظامی را تشریح می‌کند و دو عامل تعیین‌کننده را برجسته می‌سازد. نخست، ارزیابی صریح فرماندهان نظامی آمریکا که به ترامپ گفتند حمله نظامی بدون وجود یک جنبش داخلیِ فعال، به تغییر رژیم منجر نمی‌شود و صرفاً به تخریب گسترده در دو طرف می‌انجامد.

دلیل دوم که از نظر مرشایمر مهم‌تر توصیف می‌شود، موضع اسرائیل بود؛ نتانیاهو به ترامپ هشدار داد که اگر جمهوری اسلامی همچنان پابرجا بماند، پاسخ آن باران موشک‌های بالستیک و کروز علیه اسرائیل خواهد بود؛ پاسخی که اسرائیل توان مهار آن را ندارد و تجربه جنگ ۱۲روزه به‌خوبی این واقعیت را تأیید می‌کند.

تا زمانی که جمهوری اسلامی وجود دارد، گزینه نظامی راه به جایی نمی‌برد

مرشایمر می‌گوید تهدیدهای ترامپ درباره «نابود کردن ایران» را ابزار فشار سیاسی و روانی در چارچوب پروژه تغییر رژیم توصیف می‌کند. از منظر رئالیسم، تا زمانی که نظام جمهوری اسلامی ایران پابرجاست و ظرفیت‌های تلافی‌جویانه مؤثر، در اختیار دارد، استفاده از نیروی نظامی غیرعقلانی و پرهزینه است. بنابراین، این تهدیدها نه نشانه آمادگی واقعی برای جنگ، بلکه بخشی از یک بازی خطرناک بودند که با شکست فاز داخلیِ آن، ناگزیر فروکش کرد.

ترامپ در ایران به هیچ دستاورد راهبردی و مشخصی نمی‌رسد

استاد برجسته روابط بین‌الملل در پیش‌بینی آنچه که ممکن است رخ دهد توضیح می‌دهد رفتار بی‌محابای ترامپ فقط ناامنی را در سراسر جهان تشدید می‌کند. با این حال، تأکید می‌کند که از منظر کارکردی و واقع‌گرایانه، ایده «وقفه برای آماده‌سازی یک حمله بزرگ‌تر» با منطق قدرت همخوانی ندارد.

به گفته مرشایمر، قدرت هوائی به‌تنهائی، بدون نیروی زمینی یا یک جنبش داخلیِ فعال که نقش اهرم را ایفا کند، قادر به تغییر رژیم نیست. او تأکید می‌کند مادامی که جمهوری اسلامی پابرجاست، گزینه‌های تلافی‌جویانه جدی در اختیار دارد که می‌تواند شوک عظیمی به اقتصاد جهانی وارد کند و لذا حمله نظامی از منظر هزینه–فایده اقدامی غیرعقلانی و پرریسک است.

به گزارش فارس، وی برای تقویت دعاوی خود در باب محدودیت‌های واقعی قدرت آمریکا به کمبود رهگیرها و فشار بر سامانه‌های دفاعی، ناتوانی آشکار در برابر انصارالله یمن و پراکندگی ناوگان آمریکا، اشاره می‌کند. مرشایمر توضیح می‌دهد که در ونزوئلا اساساً «تغییر رژیم واقعی» رخ نداد و صرفاً جابه‌جایی در رأس اتفاق افتاد، در حالی که ساختار قدرت دست‌نخورده باقی ماند. از نگاه او، تجربه تاریخی آمریکا نشان می‌دهد هر جا تغییر رژیم واقعی مدنظر بوده، نیروی زمینی و اشغال مستقیم در کار بوده است؛ چیزی که ترامپ آگاهانه از آن پرهیز می‌کند، چون به مهندسی اجتماعی و جنگ‌های طولانی اعتقادی ندارد.

به همین دلیل، مرشایمر اغتشاشگران در ایران را به مثابه «سربازان آمریکا در میدان» عملیات توصیف می‌کند و سپس نتیجه می‌گیرد که با از بین رفتن این پیاده‌نظام، تمام امکانات نظامی آمریکا، برای تغییر نظام سیاسی و تجزیه در ایران، به بن‌بست می‌خورد.

مرشایمر در پایان تأکید می‌کند ترامپ هرچند از نیروی نظامی به‌طور مکرر و تهاجمی استفاده می‌کند، اما آن را در قالب ضربه‌های محدود و مقطعی نگه می‌دارد؛ الگویی که امکان اعمال فشار بر رقبا و کشورهای ضعیف را فراهم می‌کند، اما به‌ندرت به دستاوردهای راهبردی بزرگ و پایدار منجر می‌شود.

خبر ویژه

گروگان موساد در جزیره فحشا مقابل رهبر ایران احساس حقارت می‌کند

رئیس‌جمهور آمریکا، طبق اسناد تکان‌دهنده «جزیره فحشای اپستین»، گروگان سرویس جاسوسی موساد است و اختیاری از خود ندارد. به همین علت هم بود که ترامپ، از نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی تبعیت کرد و در آستانه دور ششم مذاکرات، خیانت حمله به ایران را مرتکب شد.

با وجود اثبات این بی‌اختیاری (و دمدمی مزاجی ناشی از آتو داشتن وی نزد لابی صهیونیستی)، جی‌دی ونس معاون رئیس‌جمهور آمریکا اخیرا وانمود کرد مشکل دیپلماسی، عدم دسترسی دیپلماتیک به رهبر انقلاب است!

جی‌دی ونس در گفت‌وگو با مگان کلی، مجری سابق فاکس‌نیوز اظهار کرد:

«کسی که در ایران تصمیم می‌گیرد، رهبر معظم است. رئیس‌جمهور واقعاً مهم نیست. به نظر می‌رسد وزیر امورخارجه ایران با رهبر ایران صحبت می‌کند و او شخصی است که ما با او ارتباط برقرار کرده‌ایم. اما وقتی حتی نمی‌توانید با کسی که مسئول کشور است صحبت کنید، دیپلماسی با آن کشور بسیار عجیب است. این، همه اینها را بسیار پیچیده‌تر می‌کند. ترامپ می‌تواند تلفن را بردارد و با پوتین تماس بگیرد. او می‌تواند تلفن را بردارد و با شی تماس بگیرد. حتی با کشورهایی که ما با آنها روابط بسیار خصمانه‌ای داریم. عجیب است که ما نمی‌توانیم فقط با رهبری واقعی ایران صحبت کنیم. این واقعاً دیپلماسی را بسیار دشوار می‌کند.»

پس از فرافکنی شیطنت‌آمیز مقام آمریکایی، یکی از گردانندگان روزنامه توقیف‌شده هم‌میهن، به سخنان ونس ضریب داد و نوشت: «میلیون‌ها رأی‌دهنده، رئیس‌جمهوری را با آن همه شوق و شور و امید و آرزو و همراه با دنیایی از جر و بحث و جدل و دعوا و نزاع انتخاب کنند، بعد رهبران خارجی اعلام کنند که «اختیار چندانی» برای مذاکره و توافق ندارد و آنها مجبورند با وزیر زیردست او که به نهادهای بالاتر وصل است، مذاکره کنند! واقعاً به آقای پزشکیان برنمی‌خورد؟».

اما واقعیت ماجرا چیست؟ اولا رهبر انقلاب با وجود بی‌اعتمادی مطلق به آمریکا به‌ویژه شخص ترامپ و استدلال‌های قوی و مستند در این‌باره، سال گذشته تمایل دولت آقای پزشکیان برای مذاکره را پذیرفتند و این مذاکرات پنج دور برگزار شد. هر دور هم ترامپ وانمود می‌کرد که مذاکرات در حال پیشرفت است! اما او پس از خیانت به میز مذاکره، اذعان کرد که به همراه نتانیاهو در حال نهائی کردن نقشه حمله به ایران بوده‌اند و از مذاکرات، صرفا به عنوان عملیات فریب ایران استفاده کرده‌اند. ترامپ همان کسی است که برجام را زیر پا گذاشت، دستور ترور سردار سلیمانی را صادر کرد و در کودتای ناکام اخیر هم پشت گروهک‌های تروریست مسلح بود و با همه اینها، سرشکسته شد.

ثانیا، باید بررسی کرد که ترامپ در دیدار با مقامات کشورهای دیگر، چگونه رفتار کرده و چقدر به دیپلماسی و تعامل محترمانه وفادار بوده است؟ احترام گذاشته، یا توهین و تحقیر روا داشته و عقده شخصیت خود را به نمایش گذاشته است؟ او و زیر دستانش، در یک‌سال گذشته به جز سران روسیه و چین، به هر سیاستمداری که رسیدند (از اوکراین و اروپا تا کانادا و سوریه و لبنان و قطر و امارات و عربستان)، مورد توهین و تحقیر قرار دادند.

ترامپ در اجلاس شرم‌الشیخ که در رسانه‌ها به عنوان «سیرک» تعبیر شد، سران حاضر را مجبور کرد یکی یکی بالای سن بیایند و نوبتی، با وی عکس بگیرند! او همچنین در توهین دیگری گفت: تعدادی از حاضران در جلسه، رهبران ضعیفی بودند؛ شما آنها را می‌شناسید. من نمی‌خواهم در مورد آنها حرف بزنم. من از بعضی از شما خوشم نمی‌آید، ولی نمی‌گویم!

ترامپ به جای میزبان (رئیس‌جمهور مصر)، اداره جلسه نمایشی را به دست گرفت. و به السیسی که دستش را برای دست دادن دراز کرده بود، بی‌محلی کرد و دست نداد.

او با لحنی تمسخرآمیز، سراغ نخست‌وزیر انگلیس را گرفت و گفت: «انگلیس؟ نماینده‌شون کجاست؟». استارمر دستش را بالا گرفت و ترامپ گفت بیا اینجا! استارمر به تصور اینکه نوبت سخن‌گفتن اوست، کنار ترامپ رفت. اما ترامپ گفت «خوشحالم که اینجا هستی» و دوباره او را به میان مقامات ایستاده در صف فرستاد. رنگ چهره استارمر هم مثل سیسی سرخ شد.

ترامپ به رئیس‌جمهور فرانسه که رسید، دست او را گرفت و گفت: «باورم نمی‌شود امروز چنین کم‌رمق باشی!». چهره ماکرون هم مکدر شد! ترامپ یک‌بار هم دست نخست‌وزیر ایتالیا را گرفت و در گوش او چیزی گفت که خانم ملونی قیافه‌اش برگشت و سعی کرد دستش را بیرون بکشد و فاصله بگیرد! ترامپ بار دوم گفت: در آمریکا، اگر به زنی بگویید زیباست، کار سیاسی‌تان تمام است اما من ریسک می‌کنم. اگر بگویم زیبا هستید، ناراحت نمی‌شوید؟ چون شما واقعاً زیبا هستید.

نوبت دست دادن با مقام اماراتی که رسید، ترامپ در مقابل خبرنگاران، او را به «مقدار نامحدودی پول نقد» تشبیه کرد و گفت: یک عالمه پول، پول بی‌نهایت!

از سوی دیگر، در جریان سفر رهبران اروپایی (انگلیس، فرانسه، آلمان، ایتالیا و...) به واشنگتن، ترامپ آنها را مقابل میز خود نشاند و امر و نهی و تحقیر کرد. ترامپ همچنین گفته بود: «ما تعرفه سنگینی بر اروپا وضع کردیم. حالا می‌خواهند مذاکره کنند، اما تا وقتی سالانه مبلغ زیادی به ما پرداخت نکنند، مذاکره‌ای در کار نخواهد بود»!

او، عربستان‌سعودی را گاو شیرده خواند و باج‌های ۴۵۰ میلیارد دلاری و ۶۰۰ میلیارد دلاری خواست.

ترامپ، رئیس‌جمهور صربستان را روی یک صندلی در مقابل خود نشاند- انگار که در حال بازجویی است- او همچنین، به شکلی بی‌سابقه، و به همراه معاونش ونس، زلنسکی رئیس‌جمهور اوکراین را مورد توهین و تحقیر قرار دادند.

معاون ترامپ سال گذشته با وجود شرکت در کنفرانس امنیتی مونیخ، حاضر به دیدار با صدراعظم آلمان نشد اما از اپوزیسیون راستگرا و افراطی دولت حمایت کرد. «ونس» در کنفرانس مونیخ هم چند بار به آلمان و اروپا اهانت کرد تا جایی که رئیس کنفرانس، از این اوضاع رقت‌بار به‌گریه افتاد.

تنها یک سیاستمدار حکیم در دنیا، اجازه تحقیر ملت و دولت کشورش را به ترامپ نداد، بلکه با منطقی استوار، حقارت ترامپ را به رخش کشید؛ و او، رهبر انقلاب اسلامی ایران بود.

آبه شینزو نخست‌وزیر ژاپن، خرداد ۱۳۹۸ به تهران آمد تا ضمن رایزنی با مقامات ایرانی، پیغام دونالد ترامپ را تقدیم آیت‌الله خامنه‌ای کند. او در ابتدای این دیدار گفت: من قصد دارم پیام رئیس‌جمهور آمریکا را به جناب‌عالی برسانم.

اما آیت‌الله خامنه‌ای در پاسخ، فرمودند: «جمهوری اسلامی ایران هیچ اعتمادی به آمریکا ندارد و تجربه تلخ مذاکرات قبلی در چارچوب برجام را به هیچ‌وجه تکرار نخواهد کرد... من، شخص ترامپ را شایسته مبادله هیچ پیامی نمی‌دانم و هیچ پاسخی هم به او ندارم و نخواهم داد... جمهوری اسلامی ایران به‌مدت پنج، شش سال با آمریکا و اروپایی‌ها در قالب ۱+۵ مذاکره کرد و به یک نتیجه هم رسید، اما آمریکا زیر توافق زد... ما این حرف را که آمریکا آماده مذاکرات صادقانه با ایران است، اصلاً باور نمی‌کنیم زیرا مذاکرات صادقانه از جانب شخصی همچون ترامپ، صادر نمی‌شود. صداقت در میان مقامات آمریکایی بسیار کمیاب است... بعد از توافق هسته‌ای، اولین کسی که برجام را بلافاصله نقض کرد، شخص اوباما بود، همان کسی که درخواست مذاکره با ایران کرده و واسطه هم فرستاده بود».

توهم است که ترامپ تصور کند ایران تسلیم می‌شود

سردبیر نشریه انگلیسی میدل‌ایست آی تاکید کرد ایران، ونزوئلا نیست. رهبر جمهوری اسلامی، آیت‌الله علی خامنه‌ای، تنها رئیس کشور یا فرمانده کل نیروهای مسلح و عالی‌ترین مرجع سیاسی و دینی ایران نیست؛ او رهبر معنوی ده‌ها میلیون شیعه در سراسر جهان است.

دیوید هرست در گفت‌وگویی اظهار کرد: اگر ترامپ قلدر استعمارگر خیال می‌کند می‌تواند ایران را وادار به تسلیم و زانو زدن کند؛ این یک اشتباه مرگبار برای ترامپ است. قبل از شروع سومین جنگ خلیج‌فارس، ارزش دارد یک واقعیت بدیهی را بگوییم: ایران ونزوئلا نیست. ونزوئلا، هیچ کارت منطقه‌ای برای بازی نداشت. اما دست ایران پُر است. رهبر معظم، نه تنها رئیس حکومت، بلکه فرمانده کل نیروهای مسلح، بالاترین مقام سیاسی و مذهبی است.

او همچنین رهبر معنوی ده‌ها میلیون مسلمان شیعه در سراسر جهان است، از جمله میلیون‌ها از ۳۶ میلیون شیعه‌ای که در خاورمیانه زندگی می‌کنند. آیت‌الله خامنه‌ای همچنین سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را دارد. و این دومین تفاوت عمده با ونزوئلا است. در حالی که یک نیروی دلتای کوچک با مشعل کافی بود برای گرفتن مادورو، ۲۰ میلیون بشکه نفت خام، میعانات و محصولات پالایش‌شده نفتی هر روز از یک تنگه آبی عبور می‌کند که در باریک‌ترین نقطه‌اش ۳۳ کیلومتر عرض دارد. از آنجا همچنین ۲۲ درصد تجارت جهانی گاز طبیعی مایع عبور می‌کند.

اما بزرگ‌ترین تفاوت با ونزوئلا این است که ایران خیلی متفاوت از گذشته واکنش نشان می‌دهد. اگر دوباره حمله شود، اقدام ترامپ را نه به عنوان یک سیلی، بلکه به عنوان یک حمله وجودی به خود تفسیر می‌کند. این یعنی پاسخش بدون محدودیت با تلاش‌ها برای درجه‌بندی یا محدود کردن جنگی که دنبالش می‌آید، خواهد بود. این یعنی دیگر هیچ پیام‌رسانی هماهنگ‌شده‌ای نیست. پنج روز بعد از اینکه ترامپ در دوره اول ریاستش دستور ترور ژنرال قاسم سلیمانی را داد، ایران ۱۲ موشک به پایگاه عین الاسد شلیک کرد. اما اول به دولت عراق هشدار داد. این بار این کار را نمی‌کند.

دیپلمات‌های ارشدش قبلاً گفته‌اند که پاسخ نامتقارن خواهد بود و شرکای منطقه‌ای آمریکا را هدف قرار می‌دهد. جنگی مثل این، محدود کردن جغر